

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښت تن من مېباد بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۲۴ فبروری ۲۰۰۹

اسائه ادب به "ناموس افغان" "مال صدقه سر ، سر صدقه ناموس"



اسائه ادب به "ناموس افغان"
"مال صدقه سر ، سر صدقه ناموس"

از مدتهاست که عکس توهین آمیز بالا در صفحات انترتی افغانان از نظرم میگذرد، و هر بار همان مثل معروف ما را تداعی میکند که :

"مال صدقه سر ، سر صدقه ناموس"

در هر فرهنگ مقدساتی وجود دارند و در فرهنگ ما "مقدسه" ایست که در رأس همه مقدسات قرار میگیرد. این "مقدسه" ، "ناموس" نام دارد. افغانان شاید بسا چیزها را به نظر اغماض بنگرند و از بسا چیزها بگذرند، اما وقتی پای عزت و شرف به میان آید، دیگر گذشتی را نمی شناسند، و بالاترین "عزت و شرف" در نزد افغانان در کلمه "ناموس" اندماج یافته است. البته ناموس هم "فردی" است و هم "جمعی". "ناموس جمعی" بدرجه اول "مادر وطن" است، که "مادر مادران" است و حفظ و نگهداشتش بر هر فرد افغان واجب. و باز ناموس

"آزادی"ست، و آن هم "آزادی وطن". از همین خاطر افغانان در طول تاریخ و تا جایی که روزگار بیاد دارد، از "ناموس وطن" و "ناموس آزادی" به دفاع برخاسته اند. مسخرگی و مزاح نبود که افغانان در برابر اشغالگران شوروی مردانه بایستادند، به صدها هزار - ارقام واقعی از یک تا دو میلیون میرسد - خود را فدای ناموس وطن و قربان ناموس آزادی وطن کردند.

فکتور دین را که بسا کسان درین عرصه عمده میسازند، رول درجه دوم دارد؛ بمراتب پائین تر از "حب وطن" و "حب آزادی". تاریخ نشان داده که مردم ما بخاطر وطن و آزادی خود بیشتر از دو قرن به مقابل استیلاگران عرب و حاملان دین مبارک اسلام جنگیدند. و فتح نهائی وقتی دست داد، که خود باشندگان این سرزمین در راه دین اسلام دست به نبرد بردند.

ناموس فردی به درجه اول عبارتست از "زوجه" و "خانم"، که "شوهر افغان" حاضر است در راهش از سر خود هم بگذرد. بی مورد نیست، که "زن افغان" خود را در پناه شوهرش - "مرد افغان" - مأمون، مأمون و مصون، مصون احساس میکند.

و چه زیبا سرود، شاعره با احساس و زیباکلام افغان خانم آصفه خلیل مسعودی، در وصف "مرد افغان" که :

هست و بودم همه مربوط ، به توست
که تویی صاحبِ قلبم به خدا
که تویی مالکِ جسمم به خدا
که تویی روح و روانم به خدا
که تویی بود و نبودم به خدا
آنچه دارم به خدا ، همه مربوط به توست
که تو چون بحر صفائی و منم قطره وفا
تو بهاری و منم سبزه خشک
تو بیا رنگ بپاشان به تنم
تو بیا عطر بپاشان به سرم
تو بیا روح بدم ، در بدنم
تو مرا زنده نما
تا شوم سبز به زیرِ قدمت
به پذیرایی تو
به پذیرایی تو ، جان و دل و آنچه دارم به بساط
همه را یکسره ریزم به قدومت به خدا
که تویی صاحبِ قلبم به خدا
که تویی مالکِ جسمم به خدا
که تویی روح و روانم به خدا
که تویی بود و نبودم به خدا
تویی یک مرد

مرد افغان

به فدای تو کنم جان و سر و هستی و ، حتی ، باور و اندیشه و ایمان

به تو ای مرد غرور آفر افغان ،

حرف دل را به تو بی پرده بیان میدارم ،

بشینو با دل و جان

که به تو می گویم

به تو ای مرد غرور آفر افغان

* *

یکی از جنایات هولناک و سخت سهمگینی که طالبان مرتکب گردیدند، اسائه ادب به "ناموس افغانان" و هتک حرمت ایشان بود. ایشان "زنان" را در پیش روی "شوهران"شان، لت و کوب میکردند و دره میزدند، و این سنگین ترین جزائی بود که به "مرد افغان" داده میشد. اگر از نگاههای دیگر صرف نظر هم شده میتوانست، افغانان هتک حرمت به ناموس خود را تحمل کرده نتوانسته و دیر یا زود گلیم طالبان را جمع میکردند. از همینجا

بسا کسان میگفتند که آنانی که زن را پیش روی شوهرش شلاق و تازیانه میزدند، "طالبان افغان" نبودند، چون فرهنگ افغانی اجازه چنین عمل شنیع را نمیدهد.

درینجا باید از یک حقیقت بسیار تلخ جامعه و عنعنات افغانی - که در ذات خود دو "واقعیت متضاد" را نشان میدهد - حکایت کنم. متأسفانه مردان افغان - زیر تأثیر عنعنات خشن و مردسالارانه - در برابر زن از روش دوگانه کار میگیرند. از یکطرف زنان خود را مورد جفاهای گوناگون قرار میدهند و تا میتوانند ایشان را سرکوب میکنند. ولی از طرف دیگر؛ وقتی پای بیگانه و اجنبی به میان آید، همین مردان، در حفظ و حراست "زنان" به حیث "ناموس" و "مقدسه" خویش از سر خود هم میگذرند و خود را فدای "زنان" خود همی کنند. نکته اول با وجود "خشن بودن" و "بیرحم بودن" آن مد نظر این مقاله نیست؛ چون در زمینه بسیار گفته و نوشته اند و این قلم نیز در نوشته هایش از آن به کرات سخن زده است. مد نظر این نوشته، نکته دوم است که موضوع بحث این مقاله بوده و زیر کتگوری "غیرت افغانی" و "تنگ و ناموس" می آید. غیرت افغانی اجازه نمیدهد که حتی یک نگاه آلوده و ناپاک به "ناموس" انداخته شود، چه رسد به "اسائه ادب" و "هتک حرمت". چه بسا خونها که محض بخاطر یک "دشنام" به "زن" ریخته و چه بسا سرها که به همین مناسبت بزمین غلتیده اند.

زمانی، که طالبان رفته شده و زورآوران غرب بر سرنوشت "افغانان" و کشورشان مسلط گشتند، رونق دیگری در دستور روز قرار گرفت. باخترزادگان بی بند و بار که پاس ناموس را از فرهنگ خود نمی شناسند، و از تاریخ و فرهنگ ما بیگانه اند، دست به کارهایی زدند و میزنند، که همه "غیرت افغانی" را تازیانه میزند. و بی موجب نیست که مقاومت روز تا روز بزرگتر و شدید تر گردیده می رود.

به تاریخ ۲۳ سپتمبر ۲۰۰۸ مقاله ای نوشتم زیر عنوان **"باز هم کودک مظلوم افغان - کودک امروز، مجاهد فردا"** که در صفحه ۲۴ سپتمبر ۲۰۰۸ پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" اشاعه یافت. در آن مقاله که برخاسته از یک عکس خشن بود - و من آن عکس را بار دگر در همینجا می آرم - چنین میخوانیم:



من در این عکس دو طرف نابرابر را می بینم:

- یک طرف "نیشخند زنان" و طرف دیگر "گریه کنان"
- یکی چون "نره غولی مست" به خنده اندر، و آن دگری از منتهای درمانگی، پای در گریز
- آن یکی سرتا پای در پراق، و اندگری ژولیده و پابرنه
- یکی در معراج گردنفرازی و آندگش در اوج بیچارگی و مسکینی
- در یک طرف غروری شدادی و در طرف دیگر، مظلومیتی فلسطینی
- در یک طرف "مهمان ناخوانده" اختیاردار و در طرف دیگر "صاحبخانه" بی اختیار
- آنطرف غرق در خود و زره، با شکم گندیده و این طرف، انسانی یک لا قبا با شکمی چسپیده به پشت
- آن طرف سربازی متجاوز از کشوری تجاوزگر و با نیات تجاوزکارانه، این طرف عجزی خشمگین و خشمی غوطه ور در دریای انتقام

این کودک مظلوم افغان اگر زنده بماند، فردا چه خواهد کرد؟؟؟ من میگویم، که وی دست به سلاح خواهد برد و انتقام روزی را خواهد گرفت، که چنین گریه کنان از کنار فرعونان زمان و نرونان دوران میگریخت.

ای هموطن!
گمان نبری که چنین صحنه ای منحصر به فرد است و تکرار ناشدنی. نه خیر! ازین صحنه ها هر روز به دهها و صدها بار در نیم جنوبی و طنت تکرار میگردد و عجبی ندارد که روز تا روز مقاومت شدید تر و ساحه مقاومت وسیع تر میگردد. چون افغانی که یکبار در چنین حالت قرار گرفت، دیگر هرگز آرام نخواهد گرفت. بلی آرام نخواهد گرفت، تا انتقام خود و خانواده و بستگان و وطنداران مظلوم خود را از شداد بی مقدار و طاغوت روزگار نگیرد.

ای هموطن درآشنا
و ای "افغان" غبور!
مگر گاهی بفکرت رسیده که تو خود در چنین حالتی قرار بگیری؛ در حالتی که فرعونیان مسلح، دست به ماشه ماشیندار به کلبه محقرت بریزند، راه گریز آل و عیالت را ببندند، و غرور ترا در برابر زن و فرزندت به زمین بزنند. تو به حیث یک "افغان"، چه راهی را در پیش خواهی گرفت؟؟؟ "افغانیت" تو چه حکم خواهد کرد؟؟؟ مگر خونت در رگهای انتقام، جوشیدن نخواهد گرفت؟؟؟ مگر از همان دم "زندگی"، حکم "مرگ" و "هستی"، حکم "نیستی" را پیدا نخواهد کرد؟؟؟

ای هموطن!
این کودک توسست که میگرید،
از دست شدادان زمان!!!
این خانه توسست که آماج هجوم زنگیان مست قرار گرفته!!!
این وطن توسست که زیر پای اشغالگران،
صیحه میکشد و فریاد همی زند!!!

با مد نظر گرفتن مراتبی که گذشت، و با در نظر داشت رویه خشنی که عساکر قوای اشغالگر در برابر مردم ما و خصوصاً در مقابل "زنان افغان" پیشه کرده اند، مبرهن میگردد، که چرا سپاهیان خارجی، روز به روز منفور تر شده میروند. نفرت مردم ما از قوای اشغالگر به حدی رسیده که یک اکثریت روزافزون خروج ایشان را تقاضاء دارند. و این هنوز اول کار است :

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز اول دم سحر است

توضیح :

* پارچه زیبای "مرد افغان" به تاریخ ۱۶ دسمبر ۲۰۰۸ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نشر گردید و همین اکنون در آرشیف "زن پیشتاز"، قابل دریافت میباشد.
در شعر خانم مسعودی ترکیب "غرور آفر" مخفف "غرور آفرین" و "غرور آفریننده" استعمال گردیده.